

## وینچنزو و بیانکینی طیب، نقاش



آثار زنده سرخوردگی از غرب  
و تمدن ماشینی قرن بیستم در دیار  
ما نیز کم کم فراوان شده است. و نه  
بعنوان توجیه عقب ماندگی و اماندگانی  
از قافله تمدن ماشینی همچون ما.  
کافیست که یک زبان خارجی بدانی  
و با هر که از غرب بهر صورتی خود را به  
ایران رسانده است در دلی کنی. با  
ماموری از هزاران مامور این چهارصد  
و خرده ای کمیانی فرنگی که در اینجا  
مرجع مشاورات و مصدر امور  
ساختمانی اند - باباجانگردی درشت  
جامه و ریشو که غبار راههای شرق را  
از اسکندریه تا دهلی یکباره در وطن  
خویش از جامه خواهد سترد - یا با  
طیبی نقاش همچون « وینچنزو  
بیانکینی » ایتالیایی که هشت سالست  
در کوره دهات این مرز و بوم مامور  
معالجه تراخم یا سهال هموطنان ماست  
و در دیماه ۲۷ نمایشگاهی از نقاشیهای  
آنها در تالار دانشکده معماری دیدیم.  
حالا دیگر آن زمانها گذشته است که فقط  
بنشیننی و در « سفر شرق » هرمان  
هسه یا در « کوه جادو » ی توماس مان  
جای پای شرق و عرفان شرق و غربت  
زدگی از مشرق را بخوانی. حالا دیگر  
« آلبو کامو » بعنوان نماینده ای از انتهای  
غربی شرق جایزه ادبیات نوبل میگیرد.  
و « آندره ژید » یکی از افتخارات خود  
اینرا میدانند که مترجم « تاگور » بوده  
است. همین روزها بود که « آندره  
مالرو » نویسنده و زیبایی شناس معروف

شوروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



فرانسوی بنماینده‌ی از حکومت آقای دوگل بایران و هند سفر کرد باین قصد که از نوار تباطلی میان فرهنگ شرقی و فرانسه برقرار کند. و همه «هاتری کوربن» مستشرق فرانسوی را میشناسیم که از هر سال سه ماهش را در ایران بسر میبرد و چه خدمتها و چه کتابها و چه عرفان شناسیها ... و راقم این سطور نیز یک طبیب اتریشی را میشناسد که هر بدو سال یکبار بایران میآید - از یک گوشه این ملک وارد میشود و بپای پیاده تا یک گوشه دیگر

آنرا میبیماید و با انبانی از عکسها و یادداشتها و خاطرات باز میگردد تا دو سال دیگر بتواند تاب تحمل و شتابزدگی مشین را بیاورد. این طبیب بگفته خود «از اروپائی که در یک عمر پنجاه ساله او دوبار دنیا را بخاک و خون کشانده است بیزار است.» دکتر وینچنزو بیانکینی نیز که طبیب اسبگرچه نگفته است که از کجا و چرا بایران است اما اینرا گفته و نوشته است که یکبار در جنگ جبهه شرکت داشته است و بار دوم در جنگ جهانگیر دوم و اکنون چه بپذیرد و چه

نپذیرد «از بد حادثه اینجا پناه آمده است.» مختصر احوالش را از زبان خودش بشنویم - «تولد در شهر (ویتربو) بود. تحصیلات طب را در رم و فلورانس پایان رساندم و در «فیو میچینو» ورم و در معادن اینکورستون و در جزیره «جلیو» هنگام جنگ طبابت کردم. (وراقم این سطور میافزاید که آثار الهام گرفته از جنگ خود را بلافاصله پس از جنگ در ایتالیا بنمایش گذاشت که بسیار مورد توجه قرار گرفت) اینک هشت سال است که در ایران



طرحهای از چهره مردم روستا

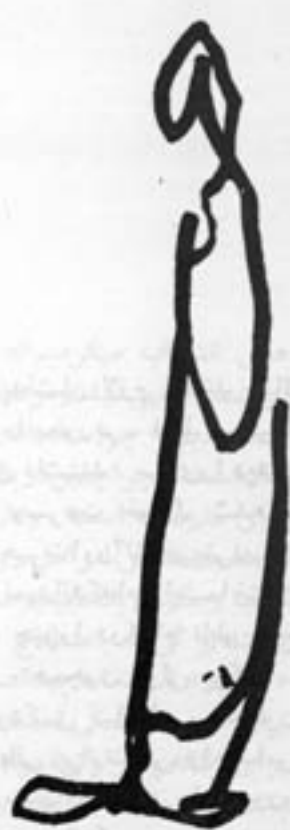


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی



بسر میبرم و اوقاتم بعداوی اهالی  
 شهرها و قصبات دورافتاده از مراکز  
 بزرگ میگردد. در گناباد - درهرند -  
 درقائن و ارسنجان و شاهی و چمن  
 سلطانیه زن و مرد و کودک و پیر و جوان  
 مرا میشناسند. من با درد و غم آنان  
 شریک بوده‌ام - در تنهایی و سکوت  
 و تولد و مرگشان با آنها بسر برده‌ام.  
 مردمی دیده‌ام که در میان صخره‌ها  
 و درختان بیجان در پهنای بی‌انتهای  
 سکوت و انزوا زندگی میکنند و هستی  
 و وجود آنان همچون کوهها و صحاری  
 اطراف مسکنشان دستخوش آفتاب  
 سوزان و شکنجه یخبندان زمستان  
 و سایش باد و طوفان است. من خود را  
 در میان این مجموعه خون و شن -  
 صحرا و خشکی - گرد و خاک سوزان  
 تنها و کوچک احساس میکردم. بعدها  
 دریافتم که در این عالم مردم و آسمان  
 و زمین جز تصویری از شخص من

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی



در آن لابد دریافته‌اید؟ و این اثر شعر  
 را در نمایشگاه آثارش نیز نشان داده  
 بود بصورت اعلامیه ماندنی کوتاه که  
 بایتالیائی بالای تالار کوبیده بود که  
 میگفت: «هنر درحالی که آدمی را در  
 متن طبیعت می‌گنجاند خویشتر او را  
 باو مینماید.» بده در این صفحات تنها  
 بایک طیب نقاش سروکار نداریم بلکه  
 بایک طیب - نقاش - شاعر که گویا

نیستند. این عالم تصویری از زندگی  
 ساده هر یک از ما است. این خاور زمین  
 و مجموعه طبیعت و مردم آن که دنیای  
 ما نیز از همانجا روشن میشود - بمن  
 احساس فرم و رنگ را آموخت. نقاشی  
 من جز این استاد دیگری نداشته است.  
 اینست آنچه خود او درباره خود  
 بایتالیائی نوشته و یکی از دوستانش  
 برای ما ترجمه کرده است. اثر شعر را



طرح‌های دیگری از زنان و مردان روستا



## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رتال جامع علوم انسانی

که برای دیدنشان لازم نباشد بالا برویم و سرما بخوریم . فقط در طبقه پالین بخاری داشتند . مردی را دیدیم در پرکاری و سرعت خودگم شده - و در کمیت حیرت آور آنارخویش دست و پا زنان که نمیدانند کدام را بشما نشان بدهد و چه چیز را در کدام تابلو برخ شما بکشد . همچون غولی پرکار - و همچون کودکی ناآرام و همچون شاعری بازبانی پرازتنهایی و احساس همدردی . مدتها کارهایش را زیرورو کردیم و در ضمن که گپی میزدیم چیز

هیچ فرقی با دیگر بچه ایرانیها نداشتند بفارسی حرف میزد و زنش که ایرانیست و از عکسش دانستیم که زیبا هم هست و نشان نداد . خودش فارسی و فرانسه را در هم میکرد و هر دو را بیک اندازه تند و شکسته میگفت . سریعتر از ایتالیایی که زبان مادری اوست . اطاها و راهروها پوشیده بود از تابلو و طرح و آبرنگ - طرح و رنگ و روغن - طرح و طرح و طرح ... و دسته دسته رو بهم انباشته و تازه کلفت خانه را صدا کرد که از طبقه بالا چندین تایی دیگر را بیاورد

روزگاری در زی روحانیان مسیحیت نیز بوده است . بایک شخصیت سه گانه . چنین است که یک طیب ایتالیایی در این سرزمین آفتاب و روشنائی نقاش از آب درآمده است و چه نقاش پرکاری .

\*

روزی که بدیدارش رفتیم برسم رومیها برایمان «اسپرسو» آوردند . و سیگاری را که تعارف کردیم نکشید . چهل و چند ساله مردی بود باموهای جوگندمی و پیشانی کوتاه و چشمانی درخشان و قدی بلند . با بچه هایش که



طرح چهره  
 پروشگاه علوم انسانی  
 رتال جامع علوم



هائی انتخاب میگردیم که در صفحات  
 این شماره میبینید و مرتباً از این تأسف  
 میخوردیم که چرا صفحات مجله اینقدر  
 تنگ است و چرا چنین دریائی از کارپیش  
 روی ما ریخته است. و تازه این طبییی  
 است متخصص امراض روحی که آمده  
 اینجا و بعنوان یک طبیب عمومی خدمت  
 میکند و گرچه با اصطلاح فرنگی ما بان  
 «آمانور» است اما پیدا است که طبابت  
 برای او مستمسکی است. مستمسکی  
 برای اینکه پنیر و کره بچه هایش تأمین  
 باشد و بتواند ساعتها و ساعتها در  
 گوشه ای بنشیند یا در بیاباتها پرسه

بزند و تفتن خود را بکند . مستمسکی  
تاتشریح را بداند و رنگها و تاثیراتشانرا  
بر چشم بینندگان بشناسد و آنوقت  
نقاش باشد . و نه هابهوئی و نه ادعائی .  
يك كلمه از كار هایش نگفت . فقط  
نشانمان داد . فكر ميكردم كجا هستند  
بعضی از نقاشان وطنی كه دو ورقه را  
سیاه کرده و نكرده فریاد هل من -  
مبارزشان گوش فلک را كرمیکنند و ناله  
قر. و افادهشان .

✱

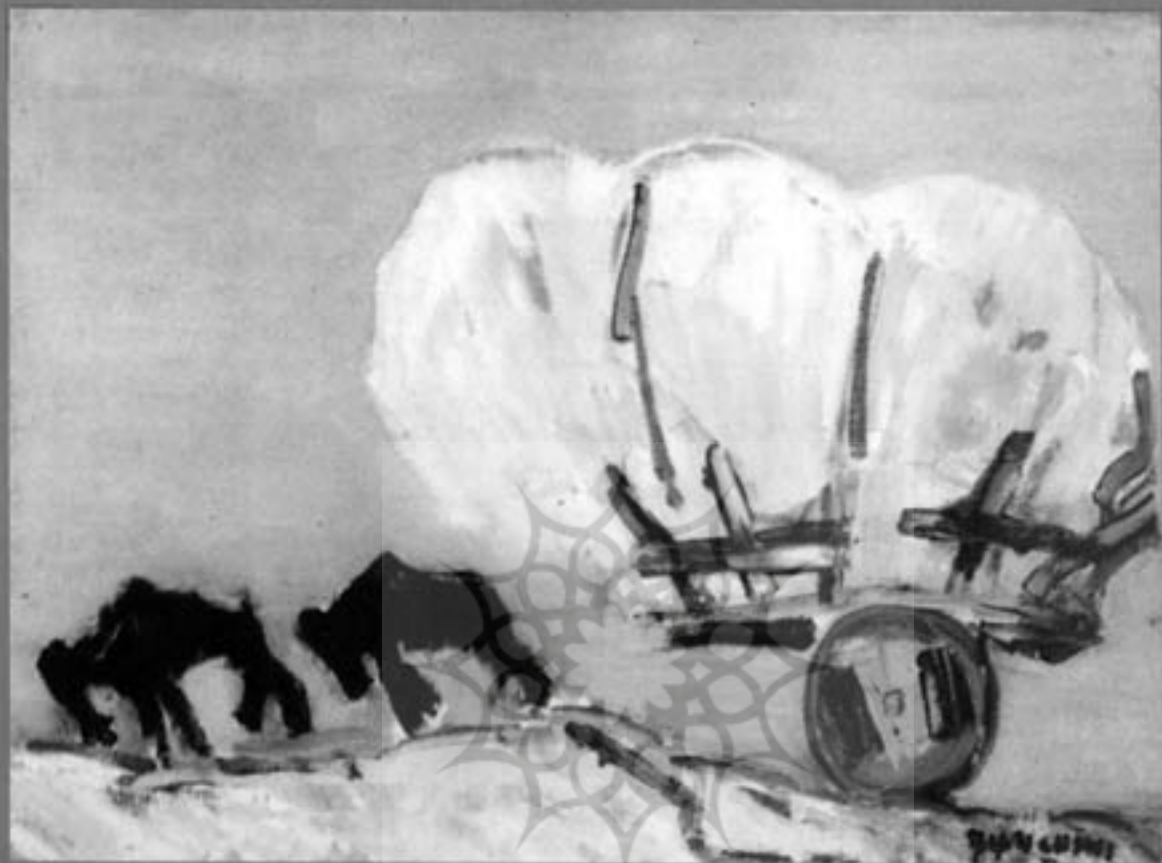
موضوع ( تم ) اصلی كار های  
بیانكینی تنهاییست . بیش از همه طرح  
تنهای آدمیان و حیوانات و درختها را  
كشیده است . مرغی بر سر شاخه ای -  
تك درختی در بیابانی و دیگر هیچ - حتی  
تك شاخه ای - شتری تنها در بیابانی  
بچرا - مردی یازنی در گوشه ای خزیده  
یا بسوئی روان - . تنهایی ترجیح بند  
گفتار او و آثار او بود در آنچه از او  
شنیدیم و دیدیم . احساس تنهایی در  
هیاهوی غربت ساز ماشین و گریز بدر  
ودشتی بیکران كه از قرنهای پیش همه  
در آن تنها بوده اند و در این عظمت تنهایی  
تسلانی برای غم فردی خویش یافتن .  
این است بزرگترین مشخصه كار این  
فرنگی ایرانی شده . ریشه گیاهی در  
سختزاری - كومه ای بر پشت تپه ای -  
صورت مسیح در زی شعبده بازان -  
یا زنی عربی و پشت به بیننده كرده  
و زانوی غم ببغل گرفته - یا كوهها  
و سنگها همه در كار او نشانه های  
تنهایی اند . و این همه اگر ازدگی و دلزدگی  
از ماشین نیست و فرار از هیاهو - پس  
وازدگی از عشقیست یا سر خوردگی  
از علاقه شدیدی كه او را باین دیوار  
تنهایی و آفتاب و خاموشی و آرامش  
شرقی كشانده است ؟ كه اگر هم در آن  
فریادی بزنی یا ندائی در بدهی کسی  
نیست تا بشنود و اگر هم شنید غمش  
نیست و هیچ رادعی در پیش نیست تا  
انعكاسی از فریادت بشنوی و حتم داری  
كه باین طریق فریاد خود را تا بایدیت  
سرگردان رها ساخته ای .



بلوچ نیمه برهنه (رنگ و روغن)



پروپاگنده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله علمی و پژوهشی  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني

تلاش

رتك وروغن - انريپالكيئي  
الديارة اصل 61x45 سانتيمتر

برای بیاتکینی - ابن طیب و شاعر  
و نقاش - چنین که مینماید وقت  
طلاست - آخر اواز اروپا آمده است -  
و بهمین مناسبت خط در کارش عجول  
است - سربهو است . حساب نکرده  
است . ماشینی است . حس میکنی که  
گاهی هنوز دچار همان درد است که از  
آن گریخته . از اینها گذشته نفس موضوع  
(سوزه) برای او اصالت خود را از دست  
داده است . هرگز در جستجوی یافتن  
موضوع نیست . یا حتی در صدد انتخاب  
آن . موضوع همیشه برای او حاضر  
است . همچون سیمرغ که فقط کافی  
بود مونی را آتش بزنی . برای او کافیست  
که قلم مونی در رنگی بزنی . آنوقت هر چیز  
موضوع است . هر چه چشم بآن بند  
شود . ساقه گیاهی - برش کوهی -  
تخته سنگی - کنساره خشک رودی -  
دروازه خرابه دهکده ای - و همه يك  
آبادی و هر چیز دیگر که چشم بینده  
عادی صدسال هم که انتظار بکشی نگاهی  
بآن نمیافکنند . و در این طرحهای انتخاب  
نشده چنان سرعتیست و چنان خود  
کاری غریزی که انگار نقاشی برای او  
نفس کشیدن است . همانطور که نفس  
میکشیم گاهی کوتاه و گاهی بلند و گاهی  
بصورت آهی و در هر حال بی اراده -  
او همینطور نقاشی میکند . بی اراده  
و خود بخود . و ناچار کمند و نادر آن  
آنها - آن نفسهای شمرده انتخاب شده  
که از سردردی یا شوقی یا خشمی  
برآمده است . اما اگر در پرکاری او  
سوقی بخود کاری است و میلی به  
«اتومانیسم» در عوض همه جا مشخصه  
زندگی ایرانی و رنگ محل - لختی و  
فقر و نور و رنگهای تند و زاویه های  
ساییده و حرکات سست - در آن حفظ  
شده است بشدتی که هر چشم تازه کاری  
نیز قادر بدریافت آنست . و باز در عوض  
درسیست برای نقاشان جوان که ببینند  
از قلم ناآشنائی با این مرز و بوم هر سنگ  
و درخت و مرغی چه جانی گرفته است  
و چه شخصیتی یافته .

\*







برنده تنها (طرح)

چنانکه گذشت گرچه در ضمن تعاشای آثار این نقاش با يك آماتور سروکار داریم که در «چهره دهانی» اش اثری از «روئو» هست جنون آمیز و در «غروب آفتاب» او اثر وان گوگ و در طرح «مرغی بر سر شاخه‌ای» از مشرق دور (چین و ژاپون) اثر پذیرفته و (کودکی از مشهد) او چیزی از ماتیس در خود دارد اما جمعاً با يك نقاش اکبر سیونیست آشنا می‌شویم. که در تجسم قیافه‌ها و گرفتن شخصیتها و نمایاندن امتیازات هر موضوع مهارت دارد. ازین نظر بخصوص قیافه (مرد ترکمن) یا مرد بلوچ او برجسته‌اند که مدلهای بسیار تازه‌ای برای عروسکهای خیمه‌شب‌بازی از آنها میتوان ساخت با امپرسیونیتهای زنده و گویا... باید گفت که وینچنزو بیاتکینی در اروپا نیز ناشناس نیست. تاکنون چندین بار کارهای خود را در ایتالیا بنمایش گذاشته است که آخرین آنها در سال ۱۹۵۸ بوده - در سال ۱۹۵۴ نیز نمایشی از کارهای خود در پاریس داده است - گذشته از اینها در همان سال ۱۹۵۸ دفتری از اشعار خود بنام سنگ هرند Pietre di Arande مصور بتصویر هائی از هرند و اثر خود را بزبان ایتالیائی منتشر کرده است و بی‌مناسبت نیست اگر چند سطر از آنچه مطبوعات ایتالیائی درباره او نوشته‌اند درین پایان مقال بیاوریم و در صفحات بعد نیز شعر کوتاهی از او را -

«آنچه ما را بشگفتی میاندازد  
 ترسیم استثنائی و غریزی و خود  
 بخودی است که در عین حال زودفهم  
 و قاطع است...  
 «مخصوصاً احساس عمیق از  
 يك طبیعت دائماً خشن و خونسرد -  
 از مردمیکه خون سردی را از يك رنج  
 باشکوه گرفته‌اند...»

ایل تمبو - رم - ۵ فوریه ۱۹۵۸

«این پزشک که ضمن سفر دور دنیا

«نقاشی میکند امروز در ایران بسر  
 «میبرد و در آنجا حرفه خود را دنبال  
 «میکند. او يك شخصیت - يك غریزه  
 «قوی و متفکر است. نوشته‌ای زنده  
 «و عصبی از ستارگان زرد رنگ - از  
 «تاریخها - از رنگ‌های خاکستری  
 «صاعقه زده با سیاه - از پرندگان و  
 «درختان و کلاف خانه‌ها. از تمامی  
 «ایران - تنها در يك خط.»

ایل پائزه - رم - ۶ فوریه ۱۹۵۸

«بُنظر میرسد نقاشیهای رنگی  
 «و آب و رنگها و تصاویر رنگی از  
 «خورشید سوزان ایران محصور در  
 «خود همراه با يك عظمت بیرون  
 «جهیده‌اند. يك چنین نمایشگاهی با  
 «اجازه دادن بکشف دنیائی خیالی و يك  
 «هنرمند واقعی لطفی مضاعف دارد.»

ایل مسازرو - رم - ۶ آوریل ۱۹۵۸

«بیاتکینی بما رویا های قابل -

«درکی از شرق داده است...»

آلودو - رم - مارس ۱۹۵۸

«شایستگی بیاتکینی از آن چنان  
 «کسیست که میتواند رنج و اندوه یا  
 «شکنجه‌ها را برای رسیدن بآرامش  
 «وسکون يك ادراک جهانی از برادری  
 «و عشق تشریح کند.»

ایل جیورناله دیتالیا - رم -

۱۰ آوریل ۱۹۵۸

و بعنوان خانمهای برابین سخنان  
 درباره طیب هنرمندی که بسوزندگی  
 آفتاب ما پناه آورده است باید اذعان  
 کرد که آنچه تاکنون او کرده است و آنچه  
 از ایران را در کارهای خود با اروپائیان  
 شناسانده است دوچندان بیشتر است  
 از تمامی فعالیتها بیکه تمام وابستگیهای  
 محترم فرهنگی و هنری ما در سراسر  
 فرنگ کرده‌اند.